

گناه ذاتی و فدا دو بنیاد اساسی آیین مسیحیت

حمیدالله رفیعی زابلی*

چکیده

گناه حضرت آدم علیه السلام و به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح علیه السلام، دو رکن اساسی دین مسیحیت را تشکیل می‌دهند؛ بنابراین اگر حضرت آدم علیه السلام در بدو خلقت مرتکب گناه نشده بود، قرن‌ها پس از آن نیازی به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح علیه السلام نبود. با توجه به اینکه فعالیت مسیحیان برای جذب مسلمانان در سال‌های اخیر به صورت چشمگیر گسترش پیدا کرده است، ضرورت دارد که مبانی مسیحیت در معرض ارزیابی قرار بگیرد. هدف این پژوهش تحلیل انتقادی این دو اصل مسیحیت است که با روش کتابخانه‌ای انجام گرفته است. این پژوهش با معیار عقلی این دو رکن مسیحیت را به چالش کشانده که اولاً بر طبق آموزه کتاب مقدس، بشر به علت گناه آدم علیه السلام در همین دنیا مجازات گردیده و آثار فراتر از آن ندارد. افزون بر آن سرایت گناه حضرت آدم به ابنای بشر - محال عقلی است و بشریت به این گناه آلوده نشده است تا نیازی به فدیة دادن داشته باشد. چه اینکه خداوند با قدرتی که دارد می‌توانست بدون فدا شدن حضرت مسیح علیه السلام گناه بشر را ببخشد.

واژگان کلیدی: مسیحیت، گناه ذاتی، فدا، حضرت مسیح علیه السلام، حضرت آدم علیه السلام.

*. طلبه سطح چهار تخصصی کلام اسلامی، مؤسسه امام صادق علیه السلام؛ zabuli55@yahoo.com

مقدمه

بنابر آموزه‌های مسیحیت، بشر از آغاز تاریخ به سبب گناه از خدا دور شده بود و با خضوع کامل و اطاعت مطلق عیسی از خدا که در زندگی، رنج‌ها و مرگ وی جلوه‌گر شده، همگی با خدا آشتی کردند. مسیحیان این موضوع را عقیده نجات یا فدا می‌نامند (میشل، ۱۳۸۷، ص ۵۶). مرگ حضرت مسیح از نظر پولس مرگ همگانی و برای کفاره گناهان همه مردم بود؛ گناهی که با سقوط حضرت آدم علیه السلام به موجب عدم اطاعت او از خدا آغاز گردید. از آنجایی که او سمبل همه انبای بشر است، کل بشریت در اثر این گناه سقوط کرده بود و با مرگ مسیح که در آن خداوند همه خشم خود را بر یک نفر به‌عنوان نماینده همه مردمان نازل کرد، در واقع راهی را فراهم آورد که از طریق ایمان به آن راه، بار دیگر خداوند با مردم آشتی کرد (بوش و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۷۰۵). این عقیده پولس با کلمات گوناگون در رساله‌های او بیان شده است. بنابراین از نظر پولس و مسیحیت رایج حضرت آدم مبین گناه همه بشر و حضرت مسیح سمبل نجات همگانی است (بوش و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۷۰۵). در این نوشته ثابت خواهد شد که این دو رکن اساسی مسیحیت، هیچ محمل عقلی و عقلایی ندارد و بر این اساس با تخریب منطقی آنها، از مسیحیت چیزی باقی نمی‌ماند و ساختمان وجود آن فرو می‌ریزد.

گناه حضرت آدم علیه السلام

مسئله گناه حضرت آدم علیه السلام در اناجیل منعکس نشده و این مسئله در مسیحیت به تورات مستند گردیده است (سفر پیدایش، ۳: ۱-۱۳). در عهد جدید تنها در رساله‌های پولس که یک یهودی الاصل بوده، به گناه آدم اشاره شده است (رک: رساله پولس به رومیان، ۵: ۱۲). سپس در رساله‌های او و برخی دیگر از رسولان به مسئله کفاره این گناه پرداخته شده است. در قرآن کریم در سوره بقره (۳۵-۳۸) و در سوره اعراف (۲۰-۲۵) این واقعه با تفصیل بیشتری منعکس گردیده است.

هرچند نوشته پیش‌رو درصدد این نیست که ارکان مسیحیت پولسی را از دیدگاه اسلام زیر سؤال برده و آن را خدشه‌دار کند؛ ولی توجه به دیدگاه اسلام درباره این واقعه لازم است. از

آیات قرآن کریم به دست می‌آید که حضرت آدم و حضرت حوا علیهم‌السلام از خوردن میوه درختی که منع شده بودند با تحریک و وسوسه شیطان از آن خورده و سپس به زودی پشیمان گشته و خداوند هم پشیمانی آنان را پذیرفته و اثری که از این عمل آنان به وجود آمده بود نیز از آنها رفع شده و مورد عفو و رحمت خداوند قرار گرفتند و سپس به زمین که دار تکلیف و مشقت و عمل است فرود آمدند، تا اینکه نسل آنان در این کره زمین زندگی کرده و در همانجا از دنیا رفته و در نهایت دوباره برانگیخته شوند و هر کسی جزای عمل خود را ببیند.

علامه طباطبایی رحمته‌الله می‌گوید: واقعه حضرت آدم علیه‌السلام پیش از تشریح اصل دین اتفاق افتاده و بهشت و باغی که در آن ساکن بود، بهشت برزخی بوده که در زندگی غیر دنیوی و مادی تمثیل داشته است و نهی خداوند هم از خوردن میوه درخت ممنوعه ارشادی بوده، نه مولوی و مخالفت نهی ارشادی معصیت و گناه شمرده نمی‌شود و آنچه گناه و معصیت بر آن مترتب می‌گردد مخالفت امر مولوی و تکلیفی است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۲۲).

پس بنابر این اصل، اسلامی حضرت آدم علیه‌السلام مرتکب گناهی نشده که مجازاتی را در پی داشته باشد و یا دست‌کم این خطای او مورد عفو و بخشش خداوند قرار گرفته است و حتی نمی‌توان گفت که حضرت آدم و حوا علیهم‌السلام به علت این کارشان از بهشت رانده شده و به زمین فرود آمده‌اند؛ زیرا خداوند اصلاً انسان را برای بهشت که دار عدم تکلیف و عمل است خلق نکرده؛ بلکه او آدم را خلق کرده تا در زمین عبادت او را انجام دهد و مورد آزمایش و امتحان قرار گیرد و سپس در آن بمیرد و در روز رستاخیز با داوری خداوند هر کسی به جزای عمل خود رسیده و متناسب با عمل و کردارشان جایگاهی در بهشت یا دوزخ داشته باشد (الذاریات: ۵۶). هرچند این دیدگاه اسلام که مسلمانان به آن ایمان راسخ دارند، سزاوار نیست که در مقام استدلال بر بطلان این عقیده اقامه گردد؛ ولی به‌عنوان یک احتمال می‌تواند آن را تضعیف کرده و مورد تردید قرار دهد.

رفع آثار گناه آدم در متون مسیحیت

با چشم‌پوشی از آنچه در قرآن کریم درباره گناه آدم بیان گردیده، آموزه‌های مسیحیت کافی در نفی گناه آدم علیه‌السلام و یا دست‌کم در برداشته شدن آثار تشریحی آن است؛ زیرا اولاً: شبیه

آنچه را که از علامه طباطبایی در نفی گناه حضرت آدم علیه السلام نقل نمودیم، خود پولس نیز در بیشتر نامه‌های خود به آن تأکید دارد و آن را مبنای این رکن مسیحیت قرار داده و گفته است: «قبل از شریعت گناه در جهان می‌بود، لکن گناه محسوب نمی‌شود، درجایی که شریعت نیست» (رساله پولس به رومیان، ۵: ۱۳). و باز گفته است: «بدون شریعت گناه مرده است و من از قبل بدون شریعت زنده می‌بودم؛ لکن چون حکم آمد گناه زنده گشت و من مردم» (رساله پولس به رومیان، ۷: ۸ و ۹). با توجه به این مطالب چون در بهشت به علت اینکه دار تکلیف نیست، شریعت وجود نداشته است، پس خوردن میوه ممنوعه توسط حضرت آدم و حضرت حوا علیهما السلام گناه محسوب نمی‌شود.

ثانیاً: در جای دیگر می‌گوید: «زن را اجازه نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود، بلکه در سکوت بماند؛ زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا و آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورد و در تقصیر گرفتار شد؛ اما به زاییدن رستگار خواهد شد اگر در ایمان و قدوسیت و تقوا ثابت قدم بماند» (رساله اول پولس به تیموتائوس، ۲: ۱۳-۱۵).

از این سخنان پولس استفاده می‌شود که حضرت آدم علیه السلام مرتکب گناه نشده تا چه رسد که گناه او به عنوان گناه ذاتی به همه بشر سرایت کرده و برای برداشته شدن آن نیازی به قربانی باشد. گناه حضرت حوا هم که به گفته وی به زنان سرایت نموده و با درد زایمان جبران گردیده است.

ثالثاً: طبق نقل تورات خداوند برای هر کدام از مار و حوا و آدم که این واقعه را آفریدند و همگی به سهم خود در گناه آن شریک بودند، جزای خاصی را به عنوان نتیجه گناهانشان در عالم تکوین مقرر کرده و هر کدام در نسل‌های خود به جزای عملشان رسیده‌اند. این آثار گناه تا برپایی روز قیامت ادامه داشته و به هیچ وجه قابل برداشتن نیست؛ زیرا این جزاها بر طبق ناموس طبیعت بر این موجودات بار گردیده و فقط با خرق عادت قابل رفع هستند، نه با قربانی و فدیة دادن.

در تورات آمده که نتیجه گناه مار این شده که او از همه حیوانات صحرا ملعون‌تر باشد و بر شکمش راه برود و در تمام عمر خاک بخورد و در میان ذریه او و انسان تا پایان تاریخ عداوت و دشمنی وجود داشته باشد. نتیجه گناه حوا این است که در هنگام زایمان درد و



آلم زیاد را تحمل کند و به شوهرش اشتیاق داشته و مرد بر زن حکمرانی کند. چون گناه آدم به خاطر این بوده که در خوردن میوه ممنوعه از زنش اطاعت کرده، در نتیجه آن، زمین ملعون گشته و خار و خس را در خود خواهد رویانید و مردها در تمام ایام عمر خود از آن با رنج تغذیه خواهند نمود و با ریختن عرق پیشانی، نان خواهد خورد تا زمانی که به خاک برگردد (رک: سفر پیدایش، ۳: ۱۴-۱۹).

این مطالب تورات که جزء مهم کتاب مقدس مسیحیان به شمار می آید، به وضوح می گوید که گناهی که به همدستی مار و حوا پس از خلقت آدم و حوا به وقوع پیوست، آثار دنیوی اش منحصر در اموری است که برای مار از یک طرف و زن و مرد از طرف دیگر، به صورت تکوینی بر آن مترتب شده و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت و دارای اثر دیگری آن هم به صورت ماندگار نبوده که نسل بشر را به خود آلوده کرده تا برای رفع آن یک انسان یا به عقیده مسیحیان پسر خدا، قربانی و فدا گردد. این گناه هر چه بوده، همان است که آثار آن بر طبق همین آموزه در جهان تکوین به عنوان عقاب و جزای گناه کاران متبلور گردیده است و معقول نیست که با وجود این عذاب های گوناگون آثار دیگری هم برای آن باقی باشد.

با همه این مطالب، مسیحیان بر این باور هستند که با مشیت الهی آدم فریب خورد. او گناه نخستین را مرتکب شد و عطایا و کمال وضع فوق طبیعی خویش را قربانی کرد. این گناه آدم، فیض را نه تنها از او، بلکه از فرزندان او سلب کرد و گناه را به عنوان یک حالت و تمایل در انسان رایج کرد. همه انسان ها بعد از آدم با آلودگی گناه اولیه و جرم موروثی متولد می شوند و نژاد انسان در طی قرن های طولانی با این آلودگی و عیب زندگی می کند و منتظر منجی است (برانتل، ۱۳۸۱، ص ۷۲).

کلیسای کاتولیک در شورای ترنت که در قرون وسطا در ترنتو و بولونیا در شمال ایتالیا برگزار شد، تصویب کردند که اگر کسی ادعا کند که گناه آدم فقط به خودش صدمه رسانده است و به فرزندان اش آسیبی نمی رساند، یا عدالت و تقدسی را که از طرف خدا داشت، فقط از دست خودش رفت، نه از دست ما، چنین کسی ملعون است؛ زیرا این ادعا با این سخنان پولس مغایرت دارد (برانتل، ۱۳۸۱، ص ۷۴) که گفته است: «همچنان که به وساطت یک آدم،

گناه داخل جهان شد و به گناه موت و به این گونه موت بر همه مردم طاری شد، از آنجا که همه گناه کردند» (رساله پولس رسول به رومیان، ۵: ۱۲).

گناه ذاتی یا گناه اولیه

در دین مسیحیت گناه آدم ﷺ برای نسل بشر گناه ذاتی و اصلی تلقی شده و این گناه در ذات تمام افراد بشر نسل به نسل منتقل شده و همگی به گناه پدر اولی‌شان آلوده گشته و پاکی و معصومیت را از نسل آدم به گونه‌ای از بین برده که همگی باید به خاطر آن عقاب شوند و به هلاک ابدی برسند.

این آموزه که شالوده و بنیان مسیحیت را می‌سازد، از تفکرات انحرافی یهودیان توسط پولس به سوی آیین مسیحیت سرایت داده شده و پر و بال بیشتری به آن داده است؛ زیرا قبل از پولس، یهودیان معتقد بودند که آدم گناه را به جهان وارد کرد و طبیعت انسان را برای همیشه دگرگون ساخت. در این باره از «باروک» یهودی این گونه نقل شده است: «همین که او [یعنی آدم] عصیان ورزید، مرگ طغیان کرد، سوگواری معنا یافت، اندوه فراهم گردید، رنج آفریده شد و تعب افزایش یافت. غرور استقرار خویش را آغاز کرد، ... بزرگی انسانیت کاهش یافت و خوبی رنگ باخت» (مکاشفه دوم باروک، ۵۶: ۶) و باز گفته است: «اگر آدم اولین گناهکار بود و مرگ را برای کسانی فراهم کرد که در زمان او هنوز به وجود نیامده بودند، در عین حال هر یک از کسانی که از او زاده شده‌اند، برای خود مجازات آینده یا جلال را فراهم کرده است... ما همه آدم خویش هستیم» (مکاشفه دوم باروک، ۴۴: ۱۵-۱۹؛ پیترز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۸-۴۹).

به گفته «پیترز» این دو متن که حقانیت «گناه اصلی» را تأیید می‌کنند و در عین حال مدافع اختیار انسان هستند، از کتاب «مکاشفه باروک» که یک اثر یهودی مربوط به سال‌های پس از هفتاد میلادی است، گرفته شده است. پس این اندیشه با اندیشه پولس فریسی‌الاصل (فریسی اسم یکی از فرقه‌های یهود است) که با محتوای این دو متن شباهت و نیز تفاوت اساسی دارد، تقریباً همزمان است (پیترز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۹).

پولس می‌گوید: «به وساطت یک آدم، گناه داخل جهان گردید و به وساطت گناه، موت [یعنی گناه باعث شد که مرگ هم وارد جهان شود] و به این گونه موت بر همه مردم طاری

گشت از آنجاکه همه گناه کردند» (رساله پولس به رومیان، ۵: ۱۲). در جای دیگر می‌گوید: «همان‌طوری که بسیاری در نتیجه سرپیچی یک نفر گناهکار گشتند به همان طریق بسیاری هم در نتیجه فرمان‌بری یک نفر، کاملاً نیک محسوب خواهند شد» (رساله پولس به رومیان، ۵: ۱۹). سنت اگوستین متکلم و عارف مسیحی این مطلب را بیشتر تشریح کرده، می‌گوید: اگر نخستین انسان‌ها گناه نمی‌کردند، گرفتار مرگ نمی‌شدند...؛ اما بر اثر ارتکاب گناه چنان با مرگ مجازات شدند که هر آنچه از نسل آنان پدید آمد، نیز با همان مرگ مجازات شد... خدا که پدیدآورنده همه طبایع است و نه بدی‌ها، انسان را درست آفرید؛ ولی انسان که در اراده خود فاسد و سزاوار محکومیت بود، فرزندانی فاسد و محکوم به دنیا آورد؛ زیرا ما هنگامی که همگی آن یک انسان بودیم، همگی در همان یک انسان بودیم و آن انسان به وسیله زنی که قبل از گناه از او ساخته شده بود، در گناه سقوط کرد... بدین گونه با سوء استفاده از اراده آزاد یک مجموعه کامل شرور آفریده شد که با سلسله‌ای از نکبت‌ها نژاد بشری را از اصل فاسد و ریشه تباهش به سوی نابودی مرگ دوم به پیش می‌برد، مرگی که پایانی ندارد و تنها کسانی از آن برکنار می‌مانند که به فیض خدا آزاد شده‌اند (پیترز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۵۰).

اگوستین گناه اولیه را، به عمل جنسی و امیال خودخواهانه و شهوت مرتبط می‌سازد. از نظر او حتی نوزاد معصوم نیست، بلکه در گناه متولد می‌شود و راه نجات از گناه اولیه غسل تعمید نوزاد است (کونگ، هانس، ۱۳۸۶، ص ۱۰۷).

عقل ستیزی نظریه گناه ذاتی

تردیدی نیست که گناه آثار تکوینی و تشریحی ناخوش‌آیند در فرد و جامعه ایجاد می‌کند و نیز روح و جسم گناهکار را متأثر نموده و باعث انحرافات او از جاده انسانیت و فطرت پاک انسانی می‌شود. همچنین امکان دارد که در روح و جسم اولاد او هم تأثیرات منفی برجای گذارد. ولی به حکم عقل آثار تشریحی آن که مشتمل بر سرزنش و مجازات و کیفر دنیوی و عقاب و عذاب اخروی می‌شود، از مرتکب گناه به هیچ‌کسی تجاوز نمی‌کند؛ زیرا این‌گونه آثار گناه از امور تکوینی و طبیعی نیست که با ژنتیک از پدر به فرزند منتقل شود. مثلاً اگر کسی از همین افراد موجود عصر ما مرتکب گناه و جنایتی شود که حکمش مثلاً اعدام

باشد، نه تنها هیچ عاقلی بلکه هیچ انسانی فرزندان و اولاد موجود او را در کنار پدر محکوم به قتل نمی‌کند، تا چه رسد به آن اولاد او که بعد از انجام این گناه به دنیا بیایند. وقتی که آثار تشریحی و قانونی یک گناه از شخص گناهکار به اولاد او قابل انتقال نیست، خود گناه که یک فعل و کاری است که در مدت زمان کوتاه در فضای خارج، از سوی انسان انجام می‌گیرد، محال است که به فرزندان و اولاد او منتقل شود. مثلاً کسی آدمی را کشت و بعد از آن، از این شخص قاتل اولادی به وجود آمد، این قتل پدر که یک فعل خارجی است، ممکن نیست که به اولاد او به وسیله ارث یا هر سبب دیگری منتقل شود؛ حتی اگر اولاد او هم مرتکب قتل شوند، نمی‌توان گفت گناه پدر به آنان منتقل شده و این همان قتلی است که پدرشان انجام داده بود.

هرچند برخی از دانشمندان مسیحی تلاش کرده‌اند برای انتقال گناه از آدم به فرزندان راه چاره‌ای پیدا کنند تا این رکن اصلی آیین مسیحیت مورد خدشه قرار نگیرد؛ لکن مطالبی را برای توجیه این آموزه بیان کرده‌اند که هیچ اساس علمی، عقلی و عقلایی ندارند. مثلاً می‌گویند موضوع گناه، نفس ناطقه است و نفس ناطقه همراه با نطفه منتقل می‌شود، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد یک نفس آلوده، نفوس آلوده دیگری را تولید کند. برخی از مسیحیان این نظریه را باطل دانسته و گفته است که نفس از پدر به فرزند منتقل نمی‌شود؛ بلکه نقایص جسم از پدر به کودک منتقل می‌شود... از آنجاکه جسم با نفس تناسب دارد و از آنجاکه نقایص نفس و جسم در یکدیگر تأثیر می‌گذارند، به همین شیوه، نقص مجرمانه نفس با انتقال نطفه به کودک منتقل می‌شود، گرچه خود نطفه موضوع جرم نیست (پیترز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۵۰-۵۱).

به فرض اینکه این فرضیه‌ها درست باشند، فقط می‌توانند این را ثابت کنند که صفات طبیعی و روحی که در نطفه اصلی وجود دارد، می‌توانند قابل انتقال به نطفه‌هایی باشند که از آن به وجود می‌آیند؛ اما هیچ ربطی به گناه و جرم که یک عمل و فعل خارجی است، ندارد.

افزون بر این، فرضیه دوم نیز از نظر اکویناس باطل است و گفته است بر فرض اینکه نقایص جسمی از طریق توالد و تناسل از پدر به کودک منتقل شود و بر فرض اینکه برخی از



نقایص نفس از طریق نفس در یک خصلت جسمی مانند تولد کودن از کودن انتقال یابد، موروثی بودن نقایص، ظاهراً مفهوم جرم را که اساساً یک امر اختیاری است، از آنها سلب می‌کند؛ بنابراین حتی اگر فرض کنیم که نفس ناطقه به‌طور ژنتیک منتقل می‌شود، از آنجا که لکه موجود بر نفس کودک در اراده او نیست، آن لکه و نقص را نمی‌توان جرمی دانست که کودک را موضوع مجازات قرار دهد.

توماس اکویناس متکلم نامدار مسیحی با باطل دانستن این دو فرضیه، خودش راه دیگری پیشنهاد می‌کند. او می‌گوید همه کسانی را که از آدم زاده می‌شوند، می‌توان از جهت داشتن طبیعت مشترکی که از پدر نخستین خویش به دست آورده‌اند یک انسان بدانیم، درست همانطوری که در موضوعات سیاسی، همه کسانی که عضو یک جامعه هستند، مانند اندام‌های یک جسم شناخته می‌شوند و همه جامعه مانند یک انسان است ... همین‌طور جمعیت انسان‌هایی که از آدم زاده شده‌اند، اندام‌های بی‌شمار یک جسم‌اند.

وی در ادامه این مقایسه، انتقال گناه از پدر به اولاد و ارادی بودن آن نسبت به اولاد را به اعضای بدن یک انسان تشبیه کرده و می‌گوید: عمل یک عضو بدن، مثلاً دست، ارادی است، نه به اراده خود دست، بلکه به اراده نفس که محرک نخستین اندام‌هاست؛ بنابراین قتلی که دست مرتکب می‌شود، به‌عنوان یک گناه بدون در نظر گرفتن تعلق آن به بدن، به دست نسبت داده نمی‌شود، بلکه انتساب آن به دست به‌عنوان چیزی متعلق به انسان است که با نخستین حرکت آدمی حرکت می‌کند. به همین شیوه اختلالی که در انسان مولود از آدم پدید آمده، ارادی است نه به اراده خود او، بلکه به اراده نخستین پدر وی که با حرکت نسل‌ها، تمام کسانی را که از او پدید آمده‌اند حرکت می‌دهد؛ درست همان‌طور که اراده نفس، تمام اعضای بدن را به‌سوی اعمال آنها حرکت می‌دهد. گناهی که بدین گونه از نخستین پدر به نسل او منتقل می‌گردد، به همین دلیل اصلی نامیده می‌شود؛ درست مانند گناهی که از نفس به‌سوی اعضای بدن روانه می‌گردد، فعلی خوانده می‌شود... (پیتز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۵۱-۵۲).

این دانشمند مسیحی نهایت تلاش خود را انجام داده تا راهی برای انتقال گناه و جرم حضرت آدم علیه السلام به اولاد و نسل او پیدا کند؛ ولی تلاش او هم سودی ندارد؛ زیرا با وجود اینکه

این مقایسه و تشبیه مع الفارق است و هیچ وجه شبهی بین آنها وجود ندارد، با مقایسه و تشبیه چیزی به چیز دیگر، مشکل یک امر تکوینی حل نمی‌شود؛ به ویژه که این امر تکوینی مبنای اعتقادی و رکن اصلی دین باشد؛ زیرا اولاً: اکویناس با بیان این مطالب، درست همان شعر سعدی شیرازی را بازگو نموده که در امور اجتماعی و اخلاقی کاربرد دارد:

بنی آدم اعضای یکدیگر اند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی
(سعدی، ۱۳۸۵، ص ۳۱)

ثانیاً: اعضای یک جامعه هرگز مانند اعضای بدن یک انسان نیست؛ زیرا اعضای بدن یک جسم با یک نفس کنترل می‌شوند و اعمال و رفتار هر عضو از بدن از اراده نفس متعلق به همین بدن ناشی می‌شود؛ اما اعضای یک جامعه هر کدام دارای نفس مستقل هستند و کم‌ترین ربطی باهم ندارند و از این رو کار هر فردی از جامعه مربوط به نفس خود اوست؛ بنابراین تشبیه افراد انسان در برابر پدر او (حضرت آدم علیه السلام) با اعضای یک بدن در برابر نفسی که به آن تعلق دارند، غیرمعقول است.

فدیه و قربانی برای رفع گناه ذاتی

«فدا» در فرهنگ کتاب مقدس به معنای خلاصی از جسد است و در عهد جدید اشاره به خلاصی از خطا و گناه و نتایج آن است و نیز اشاره به خلاصی از بندگی شریعت و کوشش در استعمال وقت و مساعی خود در خدمت خدای تعالی است. در ناموس و شرایع قدیم، بنده یا اسیری که می‌بایست نفس خود را فدیة دهد آن مقدار از مالی را که به ارباب خود از برای آزادی می‌پرداخت، فدیة یا فدا می‌گفتند و نیز متداول بود که اول زادگان انسان و حیوان ناپاک را فدیة می‌دادند؛ لکن قاتل امکان نداشت نفس خود را فدیة دهد، بلکه باید کشته شود و نیز کسانی که برای خداوند وقف می‌گردیدند، فدیة داده نمی‌شدند. بر مبنای مسیحیت این مطالبی که در شرایع یهود دربارهٔ مبدأ و منبع فدائی وجود داشت، مسیح آن را به عمل آورد و تکمیل کرد؛ یعنی در وقتی که خود را برای رفع هر قید و هر مسئولیتی فدیة نمود تا هر کس را که تحت غلامی و بندگی گناه است، آزاد سازد و شرایط این آزادی

این بود که شخص گناهکار فادی خود را با تمام دل قبول کند و قلباً به وی ایمان آورد (هاکس، ۱۳۸۳، ص ۶۴۵-۶۴۶، ر.ک: سفر تثنیه، ۸: ۷ و ۱۳: ۵؛ رساله پولس به تیموس، ۱۴: ۲ و عبرانیان، ۹: ۱۵؛ انجیل متی، ۲۸: ۲۰؛ مرقس، ۴۵: ۱۰؛ غلاطیان، ۵: ۴؛ افسسیان، ۵: ۱۶؛ سفر خروج، ۱۳: ۱۳-۲۰؛ سفر اعداد، ۳۰: ۳۱-۳۵).

از این روی مسیحیان معتقدند که به خاطر گناه آدم ﷺ معصومیت از بین رفت و صورت خدا که در انسان بود، بدشکل و ضعیف شد و انسان برده گناه گشت و بی‌نظمی و مرگ وارد جهان شد؛ تا اینکه خداوند به برکت مسیح این گناه را از دامن بشریت پاک کرد؛ بدین نحو که مسیح فرزند خدا و خود خدا بود، در رحم یکی از ذریه‌های آدم؛ یعنی مریم بتول حلول کرد و از او متولد شد و سپس زجر و اذیتی را بر روی دار تحمل کرد و خود را فدا ساخت تا بندگان از عقاب آخرت نجات یابند و دچار هلاکت سرمدی نگردند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۹۱-۲۹۲).

این مطالب در عهد جدید به‌ویژه در بیشتر نامه‌های پولس منعکس شده است. مثلاً او می‌گوید: «همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات؛ زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص، بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص، بسیاری عادل خواهند گردید» (نامه پولس به رومیان، ۵: ۱۸-۱۹). او در جای دیگر می‌گوید: «خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند، از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد پس ... الآن که به خون او عادل شمرده شدیم، به وسیله او از غضب نجات خواهیم یافت ... و به وساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم» (نامه پولس به رومیان، ۵: ۸-۱۰). او تأکید می‌کند که: «پس دیگر برای کسانی که در اتحاد با مسیح به سر می‌برند، هیچ محکومیتی وجود ندارد؛ زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی، ما را از شریعت گناه و موت آزاد گردانید» (نامه پولس به رومیان، ۸: ۱-۲).

به‌رحال مسیحیان معتقدند که عیسی کفاره خطاهای مؤمنین و گروندگان به خودش شد، نه تنها گروندگان به خودش، بلکه کفاره گناهان همه عالم شد (رساله اول یوحنا، ۲: ۱-۳).

عقل ستیزی عقیده فدا

این مطلب که حضرت مسیح علیه السلام به خاطر گناهان بشر و برداشتن گناه اصیل به عنوان پسر-خدا کشته شده، از جهات متعددی قابل خدشه است:

۱. با فرض پذیرش اینکه گناه آدم وارد جهان شده و عصمت را از بین برده است، در اناجیل و یا حتی در نامه‌های رسولان از زبان حضرت مسیح علیه السلام نقل نشده است که او برای از بین بردن این گناه اصیل آمده و کشته می‌شود، بلکه فقط پیش‌گویی‌هایی در رابطه با کشته شدنش در اناجیل به او نسبت داده شده است (رک: متی، ۱۶: ۲۱ و ۲۰: ۱۷-۱۹؛ مرقس، ۱۸: ۳۱ به بعد).

۲. این عقیده با آموزه‌های دیگر عهد جدید منافات دارد؛ زیرا در اناجیل و قسمت‌های دیگر عهد جدید وجود گناه حتی در میان پیروان مسیح مسلم گرفته شده و مسیحیان برای بخشش گناهان در آینده و حال، روش دعا کردن را می‌آموخته و زمانی که یکی از شاگردان به وی گفت: «خداوندا دعا کردن را به ما تعلیم نما ... بدیشان گفت هرگاه دعا کنید گویند: ... نان کفاف ما را به‌روز به ما بده و گناهان ما را ببخش؛ زیرا ما نیز هر قرض‌دار خود را می‌بخشیم و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده» (لوقا ۱۱: ۱-۲).

۳. هیچ رابطه منطقی، علمی و شرعی بین قربانی شدن حضرت مسیح علیه السلام و بخشیده شدن گناهان بشر وجود ندارد؛ از این رو با هیچ معیاری قابل‌پذیرش نیست.

۴. به فرض اینکه حضرت مسیح برای نجات بشر از گناه خلق شده و یا خداوند پسرش را به شکل انسان درآورد، چرا این کار را بی‌درنگ بعد از تحقق گناه توسط آدم علیه السلام انجام نداد تا نوع بشر از همان ابتدا از گناه پاک می‌شد و دنیا به گناه ذاتی آلوده نمی‌گردید. با توجه به اینکه این کار برای خدا ممکن بوده، تأخیر در این امر در برابر انسان‌هایی که قبل از کشته شدن مسیح علیه السلام تا زمان آدم علیه السلام می‌زیسته‌اند، ظلم صریح به حساب می‌آید که قطعاً خداوند حکیم و دانا مبرای از این بازی‌های ظالمانه است.

هرچند مسیحیان می‌گویند تجسد مسیح به عنوان نجات‌دهنده انسان از گناه و به عنوان وحی‌کننده راه نجات و رستگاری است و از آدم تا مسیح، عصر-غیبت و حسرت است و نجات و پیروزی در مسیح و قربانی اوست (برانتل، ۱۳۸۱، ص ۷۰)، ولی این سخن نمی‌تواند

مشکل را حل کند؛ زیرا اولاً: هیچ دلیلی بر عصر غیبت و حسرت وجود ندارد؛ بلکه می‌توان گفت وجود حسرت و غیبت بدون علت، خود جفا در حق انسان‌های این زمان است. ثانیاً: اگر قابل‌پذیرش باشد که این عصر غیبت و حسرت با ظهور مسیح و کشته شدن او به پایان رسیده است، آن نجات و پیروزی که بعد از کشته شدن مسیح به وجود آمده و موجب نابودی حسرت و غیبت گردیده، چه چیزی می‌تواند باشد؟ درحالی‌که می‌بینیم بشریت هنوز غرق در گناه و رنج‌های معنوی، جسمی و دنیوی بسر می‌برند و هیچ تفاوتی در هیچ بعدی از ابعاد باطنی و بیرونی مردم از حیث گناه و ظلم و امثال اینها به وجود نیامده، بلکه وضع بدتر هم شده است. آثار این پیروزی و نجات در کجا ظاهر شده که اصلاً قابل‌درک عقلی و فطری و حس ظاهری نیست؟

۵. مسئله فدا شدن حضرت مسیح علیه السلام، برای بخشیده شدن گناهان بشر- مبتلا به یک تناقض و پارادوکس آشکار است. به دلیل اینکه دست‌کم در مورد قاتلان حضرت مسیح این قاعده نقض شده است؛ زیرا آنان مرتکب قتل شده و در اناجیل از زبان خود حضرت مسیح قاتلین او به‌ویژه یهودای اسخریوطی که یکی از حواریون مسیح بود، مورد لعن و نفرین قرار گرفته است. حضرت مسیح بنا بر نقل انجیل در مراسم شام آخر گفته است که: «وای به آن کسی که پسر انسان به دست او تسلیم کرده شود و آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی» (متی، ۲۶: ۲۰-۲۵).

در پایان توجه به این مطلب ضروری است که مسیحیان نمی‌توانند ثابت کنند که حضرت مسیح علیه السلام کشته شده است، بلکه یهودیان ادعا کردند که مسیح را کشتند و سپس مسیحیان هم گمان کردند که یهودیان حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام را کشته‌اند و باز [چون او را زنده دیده‌اند] گمان کردند که خداوند او را دوباره زنده کرده و از قبرش بیرون آورده است. بنابراین مسیحیان دلیل قابل‌پذیرش تاریخی بر قتل حضرت مسیح ندارند. قرآن کریم آخرین کتاب الهی بر این مطلب تصریح دارد که حضرت مسیح علیه السلام، توسط یهودیان کشته نشد؛ بلکه اشتهاً کس دیگری را به جای حضرت عیسی علیه السلام به صلیب کشیدند. خداوند می‌فرماید: «وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الدِّينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ

إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا؛ و این گفتارشان که ما مسیح عیسی بن مریم را کشتیم، با اینکه فرستاده خدا بود، ولی نه او را کشتند و نه به دار آویختند، بلکه از ناحیه خدا امر بر آنان مشتبّه شد و آنها که درباره وی اختلاف کردند، هنوز هم درباره عیسی در شك هستند، اگر ادعای علم می کنند، دروغ می گویند، مدرکی جز پیروی ظن ندارند و به یقین او را نکشته اند» (نساء: ۱۵۷).

نتیجه گیری

در نتیجه می توان گفت اولاً: حضرت آدم علیه السلام گناهی مرتکب نشده و به فرض ارتکاب گناه مورد عفو خداوند قرار گرفته است؛ پس گناهی درکار نبوده تا به عنوان گناه ذاتی همه بشر به آن آلوده گردد. ثانیاً: به فرض بخشیده نشدن حضرت آدم علیه السلام، سرایت این گناه به ابنای بشر محال عقلی است و هیچ راه انتقالی برای آن به سوی فرزندان آدم وجود ندارد. پس بشر به این گناه ذاتی گرفتار نشده تا برای بخشیده شدنش نیازی به فدیّه و قربانی باشد. افزون بر اینها هیچ رابطه منطقی و معقول بین نجات بشر از این گناه ذاتی و قربانی شدن حضرت مسیح علیه السلام به عنوان پسر خدا وجود ندارد، بلکه خداوند می توانست بدون اینکه پسرش را به صلیب بکشاند، بشر را از گناه ذاتی پاک گرداند. بنابراین آموزه گناه ذاتی و فدا شدن حضرت مسیح، یک امر جعلی است که از سوی پولس و پیروان او ساخته شده است تا بشر به امید اینکه با ایمان به این آموزه نجات یافته است، به راحتی راهی برای ارتکاب معاصی داشته باشد. دلیل بر این مدعا مطالب موجود در نامه های پولس است که شریعت را از دین مسیحت نفی کرده است. مثلاً او می گوید: «ما نسبت به شریعت که موجب بردگی ما بود، مرده ایم، از این پس باید خدا را به وسیله روح القدس خدمت کرد، نه مانند گذشته که از قوانین نوشته شده، اطاعت می کردیم» (نامه پولس به رومیان، ۷: ۵-۶ و ۴: ۱۲).

فهرست منابع

قرآن کریم

کتاب مقدس

۱. برانتل، جورج، **آیین کاتولیک**، ترجمه: حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱.
۲. بوش، ریچارد و دیگران، **ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی)**، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، چاپ سوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ، ۱۳۸۶.
۳. پیترز، اف، **ئی، یهودیت مسیحیت و اسلام**، ترجمه: حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
۴. سعدی، مصلح‌الدین، **کلیات سعدی**، تصحیح: محمدعلی فروغی، تهران: هرمس، ۱۳۸۵.
۵. طباطبائی، محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۶. کونگ، هانس، **متفکران بزرگ مسیحی**، ترجمه: گروه مترجمان، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶.
۷. میشل، توماس، **کلام مسیحی**، ترجمه: حسین توفیقی، چاپ سوم، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷.
۸. هاکس، جیمز، **قاموس کتاب مقدس**، ترجمه: جیمز هاکس، چاپ دوم، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳.

